جلسه 546

یکشنبه 12/10/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در مجمل و مبین بود. مطلبی را نقل کردیم از مرحوم آقای صدر که در کتاب بحوث فقه تفصیل داده اند فرموده اند: مثلا اگر در یک حدیث آمد الکر الف ومأتا رطل، در حدیث دیگری آمد الکر ستمأة رطل، اگر اینها قطعی الجهة بودند ولو قطعی الصدور نباشند، مشکلی نیست، ما حمل می کنیم این دو حدیث را بر یک معنایی که با هم اختلاف پیدا نکنند. الکر الف ومأتا رطل را می گوئیم رطل عراقی، الکر ستمأة رطل را می گوئیم رطل مکی، اختلاف حل می شود. چون 600 رطل مکی مساوی 1200 رطل عراقی است. چونکه اگر ما این کار را نکنیم یا باید بگوئیم یکی از این دو خبر یا هر دوی اینها از امام صادر نشده، که این خلاف حجیت خبر ثقه است. و یا باید بگوئیم به داعی جد صادر نشده است، که فرض این است که قطع داریم که به داعی جد صادر شده است.

ولکن اگر این دو حدیث یا یکی از این دو قطعی الجهة نبودند، ما نیاز پیدا کردیم به اجراء اصالة الجد. در فقه فرموده اند اصالة الجد را نمی توانیم جاری کنیم. در اصول پذیرفتند اجراء اصالة الجد را، توضیح دادیم وجه فرمایش ایشان چیست.

یک مطلبی هم ایشان هم در فقه و هم در اصول دارد راجع به خصوص این مثال. فرموده: ما در این مثال اصلا معتقدیم که اجمال این دو حدیث اجمال محض نیست، بلکه اجمال از یک حیث هست ولی از حیث آخر مبین است. اجمال نسبی است. در مثال اکرم زیدا اجمال محض است، نمی دانیم مراد استعمالی زید بن عمرو است یا زید بن بکر. اما در این دو حدیث ما یک مدلول مبینی داریم برای هر کدام از این دو حدیث. آن چیست؟ الکر الف ومأتا رطل می گوید آبی که کمتر از 1200 رطل عراقی باشد قطعا کر نیست. الکر الف ومأتا رطل یک مدلول مبینی دارد وآن این است که آبی که کمتر از 1200 رطل عراقی باشد یقینا کر نیست. این مدلول مبین حدیث است. چرا؟ برای اینکه شما اگر بگوئید الکر الف ومأتا رطل عراقی خب معنایش این است که آب کمتر از 1200 رطل عراقی کر نیست. اگر هم بگوئید الکر الف ومأتا رطل مکی، آبی که از 1200 رطل عراقی کمتر است مسلّم از 1200 رطل مکی هم کمتر است. چون رطل مکی دو برابر رطل عراقی است. آبی که از 1200 رطل عراقی کمتر باشد هم از 1200 رطل عراقی کمتر است و هم از 1200 رطل مکی. پس به هر حال می فهمیم از الکر الف ومأتا رطل که آب کمتر از 1200 رطل عراقی کر نیست. این مبین است. این را یادداشت می کنیم. می رویم سراغ حدیث الکر ستمأة رطل، آنجا هم می گوئیم آبی که به اندازه 1200 رطل عراقی باشد یقینا کر است. الکر ستمأة رطل مدلول مبینی دارد وآن این است که آبی که به اندازه 1200 رطل عراقی باشد کر است. چرا؟ برای اینکه اگر الکر ستمأة رطل مراد رطل عراقی باشد خب وقتی روایت می گوید کر 600 رطل عراقی است، 120 رطل عراقی که مسلم کر است. اگر مراد از ستمأة رطل، رطل مکی هم باشد خب 600 رطل مکی همان 1200 رطل عراقی است. پس این روایت دوم یعنی الکر ستمأة رطل هم مدلول مبینی دارد وآن این است که آبی که به اندازه 1200 رطل عراقی باشد این یقینا کر است، چون به هر حال ستمأة رطل هست، چه رطل عراقی اراده بشود، که روشن است دو برابر است، و چه رطل مکی اراده بشود.

پس دو تا مدلول مبین را یادداشت می کنیم: یک مدلول مبین از حدیث الکر الف ومأتا رطل، می گوئیم آب کمتر از 1200 رطل عراقی یقینا کر نیست. یک مدلول مبین از حدیث دوم وآن اینکه آبی که به اندازه 1200 رطل عراقی باشد یقینا کر است. مطلب تمام می شود دیگر. ما اصلا دیگر نیازی نداریم به آن بحث های گذشته که رفع اجمال بکنیم از هر کدام از دو حدیث با حدیث دیگر. نه، اصلا نیازی به این مطالب نیست. ما به مقدار مبین از هر کدام از این دو حدیث عمل می کنیم و کاری هم به مقدار مجمل حدیثها نداریم. تمام شد.

سؤال وجواب: شما در مثال اکرم زیدا می خواستید بگوئید از خطاب لاتکرم زید بن عمرو استفاده می کنیم رفع اجمال می کنیم از خطاب اکرم زیدا، حمل می کنیم اکرم زیدا را بر اکرام زید بن بکر. خب این معنایش این است که از حدیث دیگر استفاده کنید برای رفع اجمال از این حدیث مجمل. خب این مباحث گذشته را دارد. اما با این بیان جدید که در حدیث کر مطرح می شود اصلا نیازی به این بحث ها نخواهد بود. این خلاصه مطالب ایشان.

اقول: ما به نظرمان این مطالب قابل مناقشه است:

اما این مطلب اخیر اشکالش این است که: ما عرض می کنیم این مدلول مبین که ایشان درست کرد برای این دو حدیث، این مدلول التزامی برای این دو حدیث است. مدلول التزامی در حجیت تابع مدلول مطابقی است. اگر مدلول مطابقی مردد بود بین مقطوع الکذب و بین معنای دیگر، و ما نتوانستیم دلیل حجیت را نسبت به مدلول مطابقی پیاده کنیم چون به قول ایشان در فقه اصالة الجد در جائی جاری نمی شود که مراد استعمالی مردد باشد بین مقطوع التقیة و عدم الجد و بین معنای دیگر. الهشام رجل عادل چون معنای استعمالی اش مردد است بین اینکه مراد هشام بن عبدالملک باشد که مقطوع التقیة و عدم الجد است یا مراد از او هشام بن سالم باشد، اگر بنا باشد اصالة الجد جاری نشود همانطور که ایشان در فقه فرموده اند و ما هم قبول داریم و بالاترش را هم عرض خواهیم کرد، اگر اینطور باشد حجیت مدلول مطابقی را شامل نشده است، خب مدلول التزامی که تابع مدلول مطابقی است. این مثل این می ماند در همان مثال اکرم زیدا ما نمی دانیم مراد از زید، زید بن عمرو است که یقینا واجب الاکرام نیست، بلکه مولا تقیه کرده است، خب شما در فقه بنابر این گذاشتید و درست هم بنا گذاشتید که اصالة الجد در این خطاب جاری نیست. خب مدلول مطابقی اصالة الجد در آن جاری نشد، چون معنای استعمالی مردد است بین ما یقطع بعدم جدیته اگر مراد از زید، زید بن عمرو باشد، ویقطع بصدوره تقیة، واحتمال هم دارد که مراد زید بن بکر باشد که اگر او باشد محتمل است که به داعی جد صادر شده است. خود مدلول مطابقی مشمول دلیل حجیت نشد. آنوقت فرض کنید ما عرفا بگوئیم زید بن عمرو و زید بن بکر هر دو شاگرد یک استادی هستند، وعرف مدلول التزامی می فهمد از اکرم زیدا، چه اکرم زید بن عمرو باشد و چه اکرم زید بن بکر باشد می فهمد که استاد اینها به اولویت عرفیه واجب الاکرام است. شاگرد را باید احترام کنی، خب استاد که به طریق اولی باید اکرام بشود. آیا عرف در اینجا اینجور حساب می کند که یک مدلول التزامی برای اکرم زیدا هست وآن این است که اکرم استاد زید. و بگوید واجب است اکرام استاد زید. این مدلول التزامی مبین هست، چکار داریم مدلول مطابقی نمی دانیم چیست. شاید مدلول مطابقی اکرام زید بن عمرو باشد که یقینا خلاف واقع است و به داعی تقیه از مولا صادر شده است. عرف هیچوقت این کار را نمی کند. عرف می گوید ثبت الارض ثم انقش، اول مدلول مطابقی را درست بکن بعد مدلول التزامی بگیر و حجت بکن مدلول التزامی را. اگر مراد از اکرم زیدا زید بن عمرو باشد اصلا یا خطاب اکرم زیدا از مولا صادر نشده اگر مراد استعمالی زید بن عمرو است، یا اگر هم صادر شده از ترس وتقیه بوده است. خب اگر اینجوری است مدلول التزامی اش به چه درد می خورد؟

مدلول التزامی خطابی که مدلول مطابقی اش حجت نیست بخاطر اینکه این مدلول مطابقی مردد است بین این معنای اول که مقطوع الکذب است و بین معنای دوم، این مدلول مطابقی که حجت نیست به چه دلیل مدلول التزامی اش حجت است؟ عقلاء مدلول التزامی را تابع مدلول مطابقی می دانند در حجیت.

سؤال وجواب: ولو احتمال تقیه نمی دهیم اما احتمال که می دهیم که این خبر اصلا از مولا صادر نشده است. فرض کنید این راوی می گوید امرک المولی باکرام هذا الرجل، چون این راوی دستش ارتعاش دارد وقتی گفت امرک المولی باکرام هذا الرجل خب نفهمیدم دارد اشاره می کند به زید بن عمرو یا به زید بن بکر. اگر این راوی دارد اشاره می کند به زید بن عمرو یقینا اشتباه کرده است. چون مولای ما کسی نیست که امر بکند به اکرام زید بن عمرو. بعد کی عقلاء می آیند می گویند درست است ما نمی توانیم بگوئیم مولا امر کرده به اکرام زید بن بکر، فرض این است دیگر. مدلول مطابقی حجت نیست، این راوی می آید می گوید امرک المولی باکرام هذا الرجل و مشارالیه مردد است، اگر مشارالیه زید بن عمرو است این آقای راوی اشتباه کرده است. خب اینجا بنا شد بگوئیم که ثابت نمی شود که مشارالیه این راوی زید بن بکر است. چون ظهوری ندارد در او. بنابر این فرض داریم می گوئیم وقتی مدلول مطابقی ثابت نشد کی عقلاء می آیند مدلول التزامی را حجت قرار می دهند در حالی که حجیت مدلول التزامی تابع مدلول مطابقی است. کی عقلاء می آیند می گویند به هر حال استاد زید بن عمرو زید بن بکر او واجب الاکرام است چون به هر حال مدلول التزامی این خطاب است؟ نه، مدلول التزامی تابع مدلول مطابقی است هم در اصل تحقق ظهور التزامی و هم در حجیت آن.

البته آن فرضی که علی أی حال محتمل الصدق هست که اگر مراد زید بن عمرو است محتمل الصدق است و اگر مراد زید بن بکر است محتمل الصدق است که ما قبلا بحث کردیم گفتیم حجت است و باید احتیاط کرد. بحث در جائی است که احد الاحتمالین مقطوع الکذب است یا مقطوع التقیة است. بحث در این است. در روایت هم احد الاحتمالین مقطوع المعارضه است. اگر مراد از رطل در هر دو رطل عراقی باشد یا مراد در هر دو رطل مکی باشد خب معارضه می کنند با هم. احتمال اینکه هر دو معنایشان رطل عراقی باشد یا مراد از هر دو رطل مکی باشد طبق این احتمال معارضه است بین دو حدیث. معلوم المعارضه است علی احد الاحتمالین.

سؤال وجواب: کنایه با دلالت التزامیه فرق می کند. آیه می گوید لاتقل لهما اف، مدلول التزامی اش این است که ضرب والدین حرام است. اگر دلیل آمد گفت لایحرم قول أف، و ما مجبور شدیم لاتقل لهما اف را حمل بر کراهت بکنیم، ظهور در حرمت شد مقطوع الکذب و ما مجبور شدیم حمل بر کراهت کنیم، آیا آنوقت مدلول التزامی اش که حرمت ضرب است به حال خودش باقی می ماند و حجت است؟ نه. مدلول مطابقی که حرمت قول اف بود از حجیت افتاد. عقلاء حجیت مدلول التزامی را تابع مدلول مطابقی می دانند، چون دلالت التزامیه دلالت تبعیه است و ناشی است از دلالت مطابقیه. چون قول اف حرام است پس ضرب الوالدین به طریق اولی حرام است. حالا اگر قول اف دلیل داشته باشیم که حرام نیست، خب حمل می کنیم این آیه را بر مکروه بودن. وقتی این آیه را حمل کردیم بر مکروه بودن قول اف، دیگر آن مدلول التزامی که حرمت ضرب والدین است حجت نخواهد بود.

ما در رابطه با اصل مباحث بحوث معتقدیم باید صور را از هم جدا کرد. ما در مقام چندین صورت داریم:

صورت اولی: این است که روایت مجمل قطعی الجهة باشد، احتمال تقیه ندهیم. ولکن اجمال در نقل راوی باشد. ثابت نشود که اجمال در کلام امام علیه السلام بوده است. مثلا در همین حدیث الکر الف ومأتا رطل معلوم نیست که امام علیه السلام مجمل بیان فرموده است. شاید امام علیه السلام فرموده الکر الف ومأتا رطل عراقی، منتهی راوی چون در عراق بود و این روایت را برای عراقی ها بیان کرد، گفت دیگر بین اینها بیائیم بگوئیم کر 1200 رطل عراقی است بی معناست، چون خود اینها از رطل عراقی می فهمند. بعد برای ما مجمل شد. اینجا اجمال در نقل راوی است والا معلوم نیست امام مجمل بیان فرمود. یا مثلا الکر ستمأة رطل احتمال دارد که چون محمد بن مسلم اهل طائف بود، اهل طائف چون نزدیک به مکه اند بعید نیست که رطل آنها رطل مکی باشد. خب واضح بود، وقتی امام به او می فرمود الکر ستمأة رطل به زبان خود محمد بن مسلم سخن گفت، برای او واضح بود. اما بعدا که برای ما نقل شده و ما از آن محیط فاصله داریم برای ما مجمل شده است.

پس صورت اولی این است که اجمال در نقل راوی باشد. مثلا یک ثقه ای بیاید به شما بگوید امر المولی باکرام هذا الرجل. این ثقه نمی دانیم وقتی گفت هذا الرجل اشاره کرد به زید بن عمرو یا به زید بن بکر. اینجا اجمال در کلام راوی است.

در اینجا اگر شما فرض کردید که می دانید که این راوی اگر اشاره کرده باشد به زید بن عمرو، اشتباه کرده است در نقلش. مولا هیچوقت امر به اکرام زید بن عمرو نمی کند. یا علم ندارید به اشتباه این راوی، معارض دارید، چون یک ثقه دیگری آمده است و گفته است نهاک المولی عن اکرام زید بن عمرو. این می گوید امرک المولی باکرام هذا الرجل، یک ثقه دیگری گفته نهاک المولی عن اکرام زید بن عمرو. علم ندارید به خطای این راوی اول که مجمل گفت، ولکن علی احد الاحتمالین نقل او معارض دارد.

در اینجا فرض هم این است که این خبر مجمل قطعی الجهة است، احتمال تقیه در کار نیست، فقط احتمال خطاء در نقل این راوی هست. اگر مراد راوی اکرام زید بن عمرو بود اخطأ فی نقله. در این صورت به نظر ما یک وقت اطمینان شخصی پیدا می کنید به اینکه این راوی راست می گوید وخبرش صادق است، بله، همانی که آقای صدر گفت عقلائی است، ما احتمال تقیه که نمی دهیم در کلام مولا، اطمینان به این هم داریم که این راوی اشتباه نکرده است. کأنه خود ما از امام شنیدیم که اکرم هذا. بله ما اینجا قبول داریم که نتیجه این می شود که حمل می کنیم این خبر را که مراد از اکرم هذا آن زید بن بکر است. چرا؟ برای اینکه اگر بگوئیم این آقا مرادش زید بن عمرو بود پس باید بگوئیم این آقای راوی اشتباه کرده در نقلش، و حال آنکه فرض این است که اطمینان داریم که او اشتباه نکرده است. اگر بگوئیم که مولا تقیه کرد، فرض این است که او را هم قطع داریم که مولا علی ای حال تقیه نکرده است. ولکن مهم جائی است که اطمینان به صدق این راوی نداریم. خب راوی شاید اشتباه کرده است. مگر خبر ثقه اطمینان می آورد به صدور؟ خب شاید اشتباه کرده است. وقتی احتمال می دهیم اشتباه کرده، دلیل حجیت خبر ثقه بناء عقلاء است. از کجا می گوئید که همچنین خبر ثقه ای که مراد استعمالی راوی مجمل است، و علی احد الاحتمالین که مرادش از اکرم هذا مشارالیه زید بن عمرو باشد این راوی اشتباه کرده است در نقلش، از کجا شما می گوئید عقلاء تعبدا می گویند نخیر احتمال اشتباه راوی را اصلا مطرح نکنید؟ همچنین چیزی ثابت نیست.

سؤال وجواب: ما اصل حجیت خبر ثقه را جائی که اطمینان پیدا نکنیم به صدق این راوی و احتمال بدهیم این راوی خطاء کرده، ما واقعا اینجا احراز نمی کنیم حجیت خبر ثقه را.

پس صورت اولی این است که اجمال در نقل راوی است و ما اطمینان به عدم خطاء این راوی نداریم احتمال میدهیم این راوی اشتباه کرده است. خب کی عقلاء می گویند این نقل راوی حجت است؟ حتی در آنجایی که احتمال تقیه مطرح نباشد، خب نباشد، اما احتمال خطای راوی که هست.

یک مثالی بزنم: دو تا آب در اتاق هست، یک ثقه آمد گفت این آب نجس است ورفت. دستان این ثقه می لرزید، نمی دانیم اشاره کرد به آب در شرق اتاق یا اشاره کرد به آب در غرب اتاق. اگر اشاره کرده به آب در شرق اتاق ما یقین داریم اشتباه کرده وآب در شرق اتاق پاک است. یا یقین نداریم ولی خبر ثقه دیگری همین چند لحظه پیش آمد گفت هذا الماء الشرقی طاهر. پس اگر این ثقه ما به ماء شرقی اشاره کرده باشد یقینا اشتباه کرده است یا خبرش معارض دارد. کجا عقلاء می آیند بگو انشاءالله این آقای ثقه اشاره کرد به آب غربی وآب غربی را گفت نجس است و لذا باید از آب غربی اجتناب بکنیم؟ نه، شاید اشاره کرده به آب شرقی، خب اشتباه کرده است یا خبرش معارض دارد.

یا یک ثقه ای گفت ایشان عادل است، من نمی دانم می گوید ایشان، اشاره می کند به زید که افسق الفساق است یا اشاره می کند به عمرو. شما می گوئید بگو نه، دارد اشاره می کند به عمرو. چه می دانیم، شاید اشاره کرده به زید، منتهی این آقا که اشاره کرد به زید و گفت عادل است اشتباه کرده است. ما اول باید ظهور را ثابت کنیم بعد بگوئیم حجت است. وقتی خبر ثقه ظهور کلامش مردد است بین مقطوع الکذب و الخطاء وبین معنای دیگر، عقلاء تا اطمینان به صدق پیدا نکردند کی می آیند می گویند بگو نه انشاءالله مرادشان معنای دوم است و به معنای دوم عمل کن.

پس در این صورت اولی قطعا خبر ثقه حجیتی ندارد. یقع الکلام فی سائر الصور.